

تأملاتی در کلام خداوند متعال: {أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ}

دکتر خالد السبت | ترجمه: واحد ترجمه متین



تأملاتی در کلام خداوند متعال: {اَللّٰهُمَّ التَّكَاثُرُ} |

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تأملاتی در کلام خداوند متعال: {أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ} |

تأملاتی در کلام خداوند متعال: {أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ}

الحمد لله رب العالمين، والصلاة والسلام على أشرف الأنبياء والمرسلين، و
بعد:

وقفه اول: معنای «إلهاء»^۱

إلهاء به معنای منصرف کردن به سوی سرگرمی بیهوده (لهو) است. این واژه از ریشه «لَهِيَ» گرفته شده که به معنای غافل شدن است. هر چیزی که تو را از چیز دیگری مشغول سازد، تو را «إلهاء» کرده است.

(۱) نگاه کنید به: معجم مقاییس اللغة (کتاب اللام، باب اللام والهاء وما یثلاثها) (۹۳۹)؛ المفردات اثر راغب، (ماده: لهو) (۷۴۸)؛ تفسیر قرطبی (۴۱۴/۶)؛ الفوائد اثر ابن قیم (۳۲)؛ أنوار التنزیل (تفسیر بیضاوی) (۶۱۸/۲)؛ الکلیات (۷۷۸ و ۷۹۹)؛ روح المعانی (۲۸۶/۳۰).

تأملاتی در کلام خداوند متعال: {أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ} |

گفته می‌شود: «لَهِيَ بِالشَّيْءِ»، یعنی به آن مشغول شد؛ و «لَهِيَ عَنْهُ»، یعنی از آن روی گرداند. «إِلْهَاء» عبارت است از معطوف کردن همت و توجه به چیزی که شایسته نیست، مانند روی گردانی از حق و سرگرم شدن به لذت‌های زودگذر دنیوی و غفلت از سرای باقی، و تمایل از جدیت به سوی شوخی و هزل.

به طور خلاصه، هر امر باطلی که انسان را از خیر و از آنچه برایش مهم است باز دارد، «لهو» محسوب می‌شود.

با این توضیح درمی‌یابیم که هر آنچه انسان را از امور اساسی و مهم زندگی‌اش باز دارد، لهو است. از این رو، لهو با غفلت ملازمت دارد - و برخی آن را به غفلت تفسیر کرده‌اند - هرچند این واژه در مورد هر نوع سرگرم‌کننده‌ای رایج است. برخی نیز آن را به سرگرمی‌ای مقید کرده‌اند که مایه شادی و سرور انسان شود که این معنا به «لعب» (بازی) نزدیک است.

وقفه دوم: تفاوت «لهو» و «لعب»

تأملاتی در کلام خداوند متعال: {أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ} |

الله متعال در آیاتی از کتاب خود، «لهو» و «لعب» را در کنار هم آورده است،
مانند این آیات:

{وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ} [انعام: ۳۲]

(و زندگی دنیا، جزبازی و سرگرمی نیست).

{وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌ وَلَعِبٌ} [عنکبوت: ۶۴]

(و این زندگی دنیا چیزی جز سرگرمی و بازی نیست).

{إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ} [محمد: ۳۶]

(بی‌گمان، زندگی دنیا فقط بازی و سرگرمی است).

{اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوٌ وَزِينَةٌ...} [حدید: ۲۰]

(بدانید که زندگی دنیا فقط بازی و سرگرمی و آرایش است...).

{وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا} [انعام: ۷۰]

(و کسانی را که دین خود را به بازی و سرگرمی گرفتند، واگذار).

تأملاتی در کلام خداوند متعال: {أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ} |

{الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَغَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا} [اعراف: ۵۱]

(همانان که دین خود را سرگرمی و بازی گرفتند و زندگی دنیا آنان را فریفت).

عطف این دو واژه بر یکدیگر بیانگر تفاوت معنایی آن دو است. علما در بیان

تفاوت میان «لهو» و «لعب» سخن گفته‌اند، از جمله:^۲

لهو: معطوف کردن توجه به چیزی است که شایسته نیست.

لعب: طلب شادی از راهی است که شایسته نیست.

و گفته شده است:

لهو: بهره‌مندی از لذت‌های دنیاست.

لعب: انجام کار بیهوده (عبث) است.

و گفته شده است:

لهو: تمایل از جدیت به سوی شوخی است.

(۲) نگاه کنید به: الفروق اللغوية اثر عسکری (۲۱۰)؛ الفوائد اثر ابن قیم (۳۲)؛ الکلیات (۷۹۹).

تأملاتی در کلام خداوند متعال: {أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ} |

لعب: رها کردن آنچه سودمند است به خاطر آنچه سودی ندارد.

و گفته شده است:

لهو: روی گردانی از حق است.

لعب: روی آوردن به باطل است.

عسکری می‌گوید: «تفاوت میان لهو و لعب در این است که هر لهوی، لعب است، اما ممکن است لعبی باشد که لهو نباشد؛ زیرا لعب (بازی) گاهی برای تربیت و تأدیب است... و به چنین لعبی، لهو گفته نمی‌شود. لهو، آن لعبی است که هیچ نفعی در پی ندارد و از آن رو لهو نامیده شده که انسان را از آنچه برایش مهم است [و به او مربوط است] باز می‌دارد. این واژه از این گفته گرفته شده است: «أَلْهَانِي الشَّيْءُ» یعنی مرا مشغول ساخت، و از همین باب است کلام خداوند متعال: {أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ} [تکاثُر: ۱] (افزون طلبی شما را به خود مشغول کرده است)».^۳

(۳) الفروق اللغوية (۲۱۰).

تأملاتی در کلام خداوند متعال: {أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ} |

هر کس در این اقوال تأمل کند، به نزدیکی معنای لهو و لعب پی می‌برد. شاید یکی از بهترین تفاوت‌هایی که میان آن دو ذکر شده، سخن حافظ شمس‌الدین ابن قیم - رحمه الله - باشد که گفت: «لهو برای قلب است و لعب برای اعضا و جوارح» و افزود: «به همین دلیل است که این دو با هم می‌آیند».^۴

وقفه سوم: بلاغت واژه {أَلْهَاكُمُ}^۵

این کلام خداوند: {أَلْهَاكُمُ} (شما را به لهو و غفلت واداشت) در مقام نکوهش، بلیغ‌تر از آن است که بفرماید «شَغَلَكُمْ» (شما را مشغول کرد). زیرا میان «لهو» و «اشتغال» تلازمی وجود ندارد؛ چه بسا انسان با اعضا و جوارحش به کاری مشغول باشد در حالی که قلبش از آن غافل نیست، اما «لهو» به معنای بی‌خبری، غفلت و روی‌گردانی است.

وقفه چهارم: لهو عمدی و غیرعمدی^۶

(۴) الفوائد (۳۲).

(۵) همان منبع (۳۲).

(۶) همان منبع (۳۲).

تأملاتی در کلام خداوند متعال: {أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ} |

«لهو» و غفلت از چیزی، اگر از روی قصد باشد، مشمول تکلیف شرعی است. اما اگر غیرعمدی باشد، مانند این فرمودهٔ پیامبر ﷺ درباره لباس «خَمِيصَه» (نوعی جامهٔ نقش‌دار): «إِنَّهَا أَلْهَتْنِي عَنْ صَلَاتِي»^۷ (این لباس مرا از نمازم غافل ساخت)، صاحب آن معذور است و این نوعی فراموشی (نسیان) محسوب می‌شود.

وقفهٔ پنجم: معنای «التكاثر»^۸

تکاثر به معنای فخرفروشی و مباحثات به فزونی مال، مقام، فرزند و چیزهای دیگری است که خواهد آمد. این واژه بر وزن «تفاعل» از ریشه «کثرت» است.

وزن تفاعل بر یکی از سه وجه زیر واقع می‌شود:

اول آن است که میان دو نفر یا بیشتر باشد، که در این صورت از باب مُفاعله خواهد بود. (مانند مسابقه دادن).

(۷) صحیح بخاری (۵۷۵/۲) و صحیح مسلم (۱۹۲/۲) از حدیث عایشه رضی الله عنها.
(۸) نگاه کنید به: التفسیر الکبیر (فخر رازی) (۷۵/۳۲)؛ الفوائد (۳۲)؛ أنوار التنزیل (۶۱۸/۲).

تأملاتی در کلام خداوند متعال: {أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ} |

دوم: تَكَلَّفُ: فعلی که از یک فاعل سر می‌زند اما با سختی و به خود بستن همراه است. مانند: «تَحَامَلْتُ عَلَى كَذَا» (خود را وادار به تحمل یا انجام فلان چیز کردم)، «تَبَاعَدْتُ عَنْ كَذَا» (از فلان چیز دوری گزیدم)، «تَعَامَيْتُ عَنِ الْأَمْرِ» (خودم را از دیدن فلان چیز به کوری زدم) «وَتَغَافَلْتُ» (از آن چشم‌پوشی کردم). سوم آن است که مراد مطلق انجام فعل باشد. مانند: «تَبَاعَدْتُ عَنِ الْأَمْرِ» به معنای «بَعُدْتُ عَنْهُ» (از آن امر دور شدم و فاصله گرفتم).

«تکاثُر» در این آیه می‌تواند هر دو معنای اول (مشارکت) و دوم (تکلف) را دربر گیرد. می‌تواند به معنای «مشارکت» باشد، زیرا این کار از دو نفر سر می‌زند که هریک به دیگری می‌گویند: {أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا} [کهف: ۳۴] (من از تو ثروتمندتر، و از نظر افراد [وابسته] نیرومندترم). و نیز می‌تواند به معنای «تکلف» و تلاش برای کسب فزونی باشد، زیرا انسان حریص تمام عمر خود را صرف زیاد کردن مالش می‌کند.

تأملاتی در کلام خداوند متعال: {أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ} |

وقفه ششم: عدم ذکر متکاتر به (آنچه بر سرش افزون خواهی می شود)^۹

خداوند سبحان، چیزی را که بر سر آن فخر فروشی می شود، معین نکرده و ذکر آن را وا گذاشته است. این امر یا به این دلیل است که نفسِ عملِ تکاثر و فخر فروشی مذموم است، نه خودِ آن چیزی که به آن تفاخر می شود. مانند اینکه بگوییم: «بازی و سرگرمی تو را مشغول کرد» و ذکر نکنیم که با چه چیزی بازی می کند.

و یا برای اراده عموم است؛ زیرا همانطور که در علم اصول فقه و علم بیان مقرر شده، حذف متعلق فعل، دلالت بر عمومیت دارد.^{۱۰}

پوشیده نیست که عمومیت و اطلاق در مقام نکوهش، بلیغ تر است؛ زیرا ذهن هر مصداقی را که مقام اقتضا کند در آن داخل می کند. در نتیجه، شامل همه چیزهایی می شود که فخر فروشان به آن تفاخر می کنند، از قبیل اموال،

(۹) نگاه کنید به: عدة الصابرين (۱۸۳-۱۸۴)؛ الفوائد (۳۲)؛ فتح البیان اثر صدیق حسن خان (۴۳۵/۱۰)؛ تفسیر سعدی (۲۶۲/۸).

(۱۰) نگاه کنید به: شرح الکوکب المنیر (۱۹۷/۳)؛ قواعد التفسیر (۵۹۷/۲).

تأملاتی در کلام خداوند متعال: {أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ} |

فرزندان، خدمتکاران، مقام، یاران و هر چیز دیگری که هدف از آن تفاخر باشد و برای رضای خدا صورت نگیرد، چنانکه در وقفه هفتم بیان خواهیم کرد.

وقفه هفتم: مصادیق تکاثر نکوهیده

تحت عمومیت مذکور، هر چیزی که بنده برای فزونی آن تلاش کند یا با آن بر دیگران فخرفروشی کند - به جز طاعت خداوند - داخل می‌شود.

ابن قیم -رحمه الله- می‌گوید: «تکاثر در هر چیزی ممکن است. هر کس که تکاثر و فخرفروشی در امری از امور، او را از خدا و سرای آخرت باز دارد، مشمول حکم این آیه است. برخی از مردم، تکاثر در مال آنها را سرگرم می‌کند، و برخی دیگر، تکاثر در مقام یا علم. چنین کسی علم را برای فزون طلبی و تفاخر جمع می‌کند و حال او نزد خداوند بدتر از کسی است که به مال و مقام تفاخر می‌کند؛ زیرا او اسباب آخرت را برای دنیا به کار گرفته، در حالی که صاحب مال و جاه، اسباب دنیا را برای دنیا به کار گرفته و با آن فخرفروشی کرده است».^{۱۱}

(۱۱) عدة الصابرين (۱۷۲).

تأملاتی در کلام خداوند متعال: {أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ} |

بدیهی است که تکاثر و تفاخر، معمولاً در اموری است که برای دستیابی به سعادت مطلق - چه دنیوی و چه اخروی - به کار می‌رود. ما در این وقفه، بحث را بر سعادت دنیوی متمرکز می‌کنیم، زیرا مقصود از تکاثر مذموم همین است. مطلوباتی که دنیا طلبان برای رسیدن به سعادت زودگذر و فانی به سوی آن هجوم می‌آورند، دو نوع است:

نوع اول: مطلوبات مادی

این موارد شامل اموال، وسایل نقلیه، اثاثیه، لباس‌های فاخر، خانه‌ها، باغ‌ها، زراعت، خدمتکاران، فرزندان، و انواع پوشیدنی‌ها و خوردنی‌هاست. همچنین تکاثر در گردآوری کتاب‌ها و تألیفات به قیمت غفلت از تحقیق و تدقیق در آنها، و هر امر دیگری که برای رضای خدا نباشد، تکاثر در آن مذموم است. این نوع، امری آشکار است.

نوع دوم: مطلوبات معنوی

تأملاتی در کلام خداوند متعال: {أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ} |

این شامل علمی است که برای رضای خدا آموخته نشود، و نیز شامل مواردی است که به علم ملحق می‌شود اما اعتقاد یا عملی بر آن مترتب نیست، مانند مسائل فرضی، و زیاد کردن اقوال بدون نیاز، و تلف کردن اوقات بر سر مثال‌ها و تعریفات یا آنچه به «خلاف صوری» معروف است. همچنین تکاثر در طرح مسائل و تفریع و تولید آنها، مانند کسی که بخش مهم تفسیر را رها کرده و به اقوال شاذ می‌پردازد، یا بخش مهم فقه را رها کرده و به فروع نادر و علل نحو و غیره مشغول می‌شود. یا کسی که در تخریج احادیث یا طرق یک حدیث صحیح که نیازی به این طرق و شواهد زائد ندارد، تکاثر می‌ورزد. همین امر در مورد کثرت ارجاع به کتاب‌های مختلف در حالی که حدیث در صحیحین یا یکی از آنها تخریج شده نیز صدق می‌کند.

از لطیف‌ترین مواردی که در این معنا وارد شده، آن چیزی است که ابن عبدالبر -رحمه الله- در کتاب «جامع بیان العلم» (۲/۱۰۳۴) از حمزه کنانی -رحمه الله- نقل می‌کند که گفت: «حدیث واحدی را از پیامبر ﷺ از دویست طریق یا حدود دویست طریق تخریج کردم. از این کار شادی بسیاری به من دست داد و مغرور

تأملاتی در کلام خداوند متعال: {أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ} |

شدم. شبی از شب‌ها، یحیی بن معین را در خواب دیدم. به او گفتم: ای ابازکریا! من حدیثی را از پیامبر ﷺ از دویست طریق تخریج کرده‌ام. او ساعتی سکوت کرد و سپس گفت: می‌ترسم این کار، داخل در {أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ} باشد. شاطبی -رحمه الله- نیز این حکایت را در «الموافقات» (۱/۱۱۴) نقل کرده و در ادامه می‌گوید: «و این سخن از نظر اعتباری صحیح است؛ زیرا تخریج حدیث از چند طریق اندک برای رسیدن به مقصود کافی است و مازاد بر آن، امری اضافی و غیر ضروری است».

ابن جوزی -رحمه الله- ذکر کرده که گروهی به جمع‌آوری حدیث پرداختند در حالی که نیت صحیحی نداشتند و هدفشان شناخت صحیح از سقیم با جمع‌آوری طرق نبود، بلکه مقصودشان به دست آوردن سندهای «عالی» (کوتاه) و احادیث «غریب» (نادر) بود. از این رو، شهرها را می‌گشتند تا یکی از آنها بگوید: من با فلان شخص ملاقات کردم و سندهایی دارم که دیگران ندارند، و احادیثی نزد من است که نزد دیگران نیست... همه اینها از اخلاص به

تأملاتی در کلام خداوند متعال: {أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ} |

دور است و مقصودشان ریاست و فخرفروشی است و به همین دلیل به دنبال احادیث شاذ و غریب می‌روند. [تلبیس ابلیس: ۱۱۶]

از جمله موارد دیگری که در این نوع از تکاثر مذموم داخل است، تکاثر در مقام، شهرت، ریاست و ستایش مردم است!

امام زهری - رحمه الله - می‌گوید: «زهد را در هیچ چیز کمتر از ریاست ندیدیم. فردی را می‌بینیم که در خوردن و نوشیدن و مال زاهد است، اما همین که بر سر ریاست با او نزاع شود، از آن به شدت دفاع کرده و دشمنی می‌ورزد».^{۱۲}

همان‌گونه که مال، مالک‌اشیایی است که از آن‌ها بهره‌برداری می‌شود، مقام و جایگاه اجتماعی (جاه) نیز، نوعی مالکیت بر دل‌هاست؛ دل‌هایی که خواسته می‌شود به تعظیم و اطاعت از صاحب جاه بپردازند. تصرف در این دل‌ها از طریق به‌دست آوردن جایگاهی در نگاه مردم صورت می‌گیرد؛ یعنی این‌که دل‌ها در درون خود، یکی از ویژگی‌های کمال را در آن شخص باور داشته باشند؛ خواه آن ویژگی، دانش باشد یا عبادت، نسب و خاستگاه خانوادگی،

(۱۲) سیر أعلام النبلاء (۲۶۲/۷).

تأملاتی در کلام خداوند متعال: {أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ} |

قدرت، یاری‌رسانی به دیگران، زیبایی ظاهری، یا هر چیز دیگری که مردم آن را نشانه کمال بدانند. پس به اندازه‌ای که مردم این ویژگی‌ها را در او باور داشته باشند، دل‌هایشان در برابرش خاضع می‌شود؛ یعنی در اطاعت، ستایش، خدمتگزاری و بزرگداشت او.^{۱۳}

حقیقت این است که این نوع از فخرفروشی، کشنده‌تر و خطرناک‌تر از فخرفروشی به مال و فرزند است؛ زیرا «بیشتر مردم به خاطر ترس از نکوهش مردم و علاقه به ستایش آنها هلاک شدند. در نتیجه - به امید ستایش و از ترس نکوهش - تمام حرکاتشان بر اساس چیزی است که رضایت مردم را جلب کند و این از امور هلاک‌کننده است».^{۱۴}

پوشیده نیست که هر کس محبت مقام بر قلبش غلبه کند، تمام همتش معطوف به مراعات حال مردم می‌شود و شیفته رفت‌وآمد با آنها و ریاکاری برای آنها می‌گردد. و همواره در گفتار و کردارش به دنبال چیزی است که

(۱۳) نگاه کنید به: منهاج القاصدین (۲۱۱).

(۱۴) عبارت داخل گیومه «» برگرفته از مختصر منهاج القاصدین (۲۱۲) است.

تأملاتی در کلام خداوند متعال: {أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ} |

جایگاهش را در نزد آنان بالا برد و دل‌هایشان را به دست آورد! و این ریشه نفاق و اصل فساد است؛^{۱۵} زیرا صاحبش را وادار می‌کند که رضایت مخلوق را بر رضایت خالق مقدم بدارد، که این امر به سستی دین می‌انجامد. چنین کسی را می‌بینی که اگر برای مردم فتوا دهد، مطابق هوای نفسشان عمل می‌کند [و باب میلشان فتوا می‌دهد]، و اگر امام جماعتشان شود، نماز را مطابق سلیقه آنان دستکاری می‌کند، از جمله کوتاهی در اوقات نماز یا کیفیت آن، به ویژه در نماز تراویح و قیام شب، که از وی شگفتی‌های گوناگونی مشاهده می‌شود:

مانند کسی که در هر رکعت پس از فاتحه به یک آیه اکتفا می‌کند. یا کسی که دعای قنوت را به موعظه تبدیل می‌کند [و در قنوت طولانی به جای دعا داستان می‌گوید] یا آنکه به زور خود را به گریه وامی‌دارد.^{۱۶} یا کسی که هر روز برحسب تقاضا تعداد رکعات نمازش فرق می‌کند! و کسی که در دعا تکلف

(۱۵) نگاه کنید به: همان منبع (۲۱۱).

(۱۶) ابووائل - رحمه الله - هرگاه در خانه‌اش نماز می‌خواند، چنان به هق‌هق می‌افتاد که اگر دنیا را به او می‌دادند تا این کار را در حضور کسی انجام دهد، هرگز نمی‌کرد... و ایوب سختیانی هرگاه گریه بر او غلبه می‌کرد، [از مجلس] برمی‌خاست.

تأملاتی در کلام خداوند متعال: {أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ} |

می‌ورزد تا نود و نه اسم از اسماء الحسنی را به کار ببرد.^{۱۷} و موارد دیگری که بنده ممکن است به آن مبتلا شود تا بر تعداد مأمومان خود بیفزاید یا اهداف دیگری که در عموم آیه {أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ} داخل است. و «همانا هرکسی چیزی را به دست می‌آورد که نیت کرده است».

ابن جوزی - رحمه الله - می‌گوید: «برخی از علما و طلاب علم، از زیادی شاگردان و پیروان خود خوشحال می‌شوند و ابلیس بر آنان چنین مشتبه می‌کند که این خوشحالی به خاطر کثرت طالبان علم است، در حالی که مقصود اصلی، کثرت یاران و شهرت است... این امر زمانی فاش می‌شود که اگر یکی از شاگردانش نزد کسی که از او عالم‌تر است برود، این امر بر او سنگین می‌آید! و این صفت یک معلم مخلص نیست».^{۱۸}

سلف صالح از این لغزشگاه‌ها به شدت پرهیز می‌کردند. از سلیمان بن حنظله نقل است: «نزد اَبی بن کعب - رضی الله عنه - رفتیم تا با او سخن بگوییم. وقتی

(۱۷) تذکر: روایتی که در آن این نام‌ها (اسماء الحسنی) پشت سر هم ذکر شده، صحیح نیست والله اعلم.

(۱۸) تلخیص ابلیس (۱۳۱).

تأملاتی در کلام خداوند متعال: {اللَّهُ أَكْبَرُ} |

برخاست، ما نیز برخاستیم و پشت سر او راه افتادیم. ناگهان عمر -رضی الله عنه- ما را دید و به دنبال اُبی رفت و با تازیانه به او زد! اُبی با بازوانش از خود دفاع کرد و گفت: ای امیرالمؤمنین، مگر چه می‌کنیم؟! عمر فرمود: آیا نمی‌بینی؟ این برای پیرو (تابع) فتنه است و برای پیشوا (متبوع) خواری!^{۱۹}

و زمانی که گروهی پشت سر علی -رضی الله عنه- راه افتادند، فرمود: «صدای کفش‌هایتان را از من دور کنید، که این کار قلب مردان کم‌خرد را فاسد می‌کند».^{۲۰}

ابن مسعود -رضی الله عنه- از خانه‌اش خارج شد و گروهی به دنبالش راه افتادند. به آنان رو کرد و فرمود: «برای چه به دنبال من می‌آیید؟ به خدا قسم اگر می‌دانستید در خانه‌ام بر چه چیزهایی بسته می‌شود (یعنی عیوبم را می‌دانستید)، دو نفر از شما هم به دنبال من نمی‌آمد». و در روایتی دیگر آمده: «بازگردید که این کار برای پیرو خواری است و برای پیشوا فتنه».

(۱۹) سنن دارمی (۱/۱۳۲).

(۲۰) سنن دارمی (۱/۱۳۴).

تأملاتی در کلام خداوند متعال: {أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ} |

ابوالعالیه -رحمه الله- هرگاه بیش از چهار نفر نزد او می‌نشستند،
برمی‌خاست!

خالد بن معدان -رحمه الله- هرگاه حلقهٔ درسش بزرگ می‌شد، از ترس شهرت
برمی‌خاست و می‌رفت.

شُعْبَه می‌گوید: «گاهی با ایوب سختیانی برای کاری می‌رفتم، اما او
نمی‌گذاشت همراهش راه بروم و از کوچه‌های مختلف می‌رفت تا کسی
متوجه او نشود».^{۲۱}

امام احمد -رحمه الله- وقتی در راهی می‌رفت، دوست نداشت کسی به
دنبالش بیاید و می‌فرمود: «آرزوی مکانی را دارم که هیچ کس در آن نباشد».^{۲۲}
و می‌گفت: «خوشا به حال کسی که خداوند نامش را پنهان کرده باشد».^{۲۳}

(۲۱) سیر أعلام النبلاء (۲۲/۶).

(۲۲) همان منبع (۲۲۶/۱۱).

(۲۳) همان منبع (۲۰۷/۱۱).

تأملاتی در کلام خداوند متعال: {أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ} |

و حسن بصری -رحمه الله- فرمود: «کثرت کسانی که اطرافت می‌بینی تو را نفریبد، زیرا تو تنها می‌میری، تنها برانگیخته می‌شوی و تنها محاسبه می‌شوی».

فُضَّیل بن عِیاض -رحمه الله- گفت: «اگر مردی را ببینم که مردم دورش جمع شده‌اند، می‌گویم: این دیوانه است! چه کسی است که مردم دورش جمع شوند و او دوست نداشته باشد کلامش را برای آنها بیاراید؟».^{۲۴}

اعمش می‌گوید: «بسیار تلاش کردیم تا ابراهیم را راضی کنیم که کنارستونی [برای تدریس و وعظ] بنشیند، اما نپذیرفت».^{۲۵}

حارث بن قیس جُعی چنین بود که اگر یک یا دو نفر نزد او می‌نشستند، با آنها سخن می‌گفت؛ اما همین‌که تعدادشان زیاد می‌شد، برمی‌خاست و آنها را رها می‌کرد.^{۲۶}

(۲۴) سیر أعلام النبلاء (۳۸۳/۸).

(۲۵) سنن دارمی (۱۳۲/۱).

(۲۶) همان منبع.

تأملاتی در کلام خداوند متعال: {أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ} |

محمد بن سیرین وقتی کسی با او همراه می‌شد، می‌ایستاد و می‌گفت: «آیا با من کاری داری؟» اگر آن شخص کاری داشت، آن را برایش انجام می‌داد؛ و اگر دوباره با او همراه می‌شد، باز می‌ایستاد و می‌پرسید: «آیا کاری داری؟!».^{۲۷}

ابراهیم نخعی فرمود: «بپرهیزید از اینکه پشت سر شما راه بیفتند».^{۲۸}

از عبدالرحمن بن یزید نقل است که گفت: «به علقمه گفتیم: ای کاش در مسجد نماز می‌خواندی و با تو می‌نشستیم تا مردم از تو پرسش کنند!» او پاسخ داد: «خوش ندارم که گفته شود: این شخص علقمه است».^{۲۹}

حمّاد بن زید می‌گوید: «با ایوب سختیانی راه می‌رفتم، و او در کوچه‌هایی می‌رفت که من از شگفتی نمی‌دانستم چگونه آن‌ها را پیدا می‌کند؛ و همه این‌ها به خاطر گریختن از مردم بود، تا نگویند: این شخص ایوب است».^{۳۰}

(۲۷) همان منبع.

(۲۸) همان منبع.

(۲۹) سیر أعلام النبلاء (۵۸/۴).

(۳۰) همان منبع (۲۲/۶).

تأملاتی در کلام خداوند متعال: {أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ} |

اخبار سلف در این زمینه بسیار است که مجال تفصیل آن نیست و این بخش را با این خبر به پایان می‌برم:

عبدالرحمن بن مهدی می‌گوید: «روز جمعه [برای تدریس] می‌نشستم. هرگاه مردم زیاد می‌شدند، خوشحال می‌شدم و هرگاه کم می‌شدند، غمگین. از بشر بن منصور در این باره پرسیدم. او گفت: این مجلس بدی است، دیگر به آن بازنگرد. و من دیگر هرگز به آن بازنگشتم!».^{۳۱}

وقفه هشتم: کثرت بدون تکاثر^{۳۲}

خداوند متعال در این آیه، نکوهش را به تکاثری معلق کرده که از آماده شدن برای آخرت باز می‌دارد. اما اگر کثرت (فزونی) بدون تکاثر (فزونی خواهی) و فخرفروشی حاصل شود، ضرری ندارد. برخی از صحابه دارای مال یا فرزندان بسیار بودند و این امر به آنان زیانی نرساند، زیرا این فزونی بدون فخرفروشی و رقابت حاصل شده بود.

(۳۱) همان منبع (۱۹۶/۹).

(۳۲) نگاه کنید به: عدة الصابرين (۱۹۱-۱۹۳).

وقفه نهم: تکاثر پسندیده و ناپسند

از آنچه گذشت، روشن شد که نکوهش در آیه متوجه تکاثر در متاع زودگذر دنیا و لذت‌های فانی آن است. اما تکاثر در اسباب سعادت اخروی، امری است که شرعاً مطلوب است: ^{۳۳} {وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ} [مطففین: ۲۶] (و در این [نعمت‌ها] باید مشتاقان بر یکدیگر پیشی گیرند). بر این اساس، تکاثر از جهت تعلق مدح و ذم، دو نوع است: محمود (پسندیده) و مذموم (ناپسند). «نفوس شریف، والا و باهمت، تنها در چیزی فزون‌طلبی می‌کنند که نفعش برایشان پایدار بماند و با آن کامل و پاک و رستگار شوند. چنین کسانی دوست ندارند دیگران در این امور از آنان بیشتر داشته باشند و در این فزون‌طلبی با آنان رقابت می‌کنند و به سوی آن می‌شتابند. این همان تکاثری است که غایت سعادت بنده است.

(۳۳) نگاه کنید به: تفسیر قرطبی (۴۱۴/۶).

تأملاتی در کلام خداوند متعال: {أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ} |

نقطهٔ مقابل آن، تکاثر اهل دنیا دربارهٔ اسباب دنیایشان است. این تکاثری است که از الله و سرای آخرت باز می‌دارد و به نهایت کمی و کاستی می‌کشد. سرانجام این تکاثر، فقر و حرمان است.

اما تکاثر در اسباب سعادت اخروی، تکاثری است که همواره الله و نعمت‌هایش را به یاد می‌آورد و سرانجامش، کثرتی دائمی است که زوال و فنا ندارد. صاحب این تکاثر، بر او آسان نیست که ببیند دیگری در گفتار از او برتر، در عمل از او نیکوتر، و در علم از او پربارتر باشد. و اگر ببیند دیگری در خصلتی از خصال خیر از او پیشی گرفته و نمی‌تواند به او برسد، در خصلت دیگری که توانایی رقابت در آن را دارد، با او به رقابت برمی‌خیزد.

این تکاثر مذموم نیست و به اخلاص بنده لطمه نمی‌زند، بلکه این حقیقتِ «منافسه» (رقابت سالم) و شتافتن به سوی خیرات است.

حالِ قبیله اوس و خزرج -رضی الله عنهم- در رقابتشان در پیشگاه رسول الله ﷺ و فرزون طلبی‌شان در اسباب کسب رضایت و یاری ایشان، چنین بود.

تأملاتی در کلام خداوند متعال: {أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ} |

همچنین حال عمر با ابوبکر -رضی الله عنهما- این گونه بود. وقتی عمر میزان سبقت ابوبکر را دریافت (و دانست توان رقابت با او را ندارد) گفت: به خدا قسم، پس از این هرگز در هیچ چیز با تو مسابقه نخواهم داد.^{۳۴}

بنابراین، شایسته است که مؤمن عاقل، تلاشش را در مقدم داشتن امر مهم‌تر، یعنی آنچه او را به پروردگارش نزدیک می‌کند، قرار دهد. اما تکاثر در امور فانی، تکاثر در پست‌ترین مراتب است و اشتغال به آن، انسان را از تحصیل سعادت اخروی که سعادت ابدی است، باز می‌دارد، او را از جدیت در عمل منصرف می‌کند و نور استعداد، صفای فطرت، عقل و کمالات معنوی پایدار را در نفس او خاموش می‌سازد.^{۳۵}

وقفه دهم: ماهیت آیه^{۳۶}

(۳۴) عبارت داخل گیومه «» از کلام ابن قیم در کتاب عدة الصابرين (۱۹۱-۱۹۳) است.
(۳۵) نگاه کنید به: التفسیر الکبیر (۷۶/۳۲)؛ لباب التأویل (تفسیر خازن) (۲۸۵/۴)؛ محاسن التأویل (قاسمی) (۲۴۲/۱۷).

(۳۶) نگاه کنید به: المحرر الوجیز (۳۵۸/۱۶).

تأملاتی در کلام خداوند متعال: {أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ} |

این سخن حق تعالی: {أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ}، یک جمله خبری است که در معنای خود، سرزنش، نکوهش و حسرت را دربر دارد.

وقفه یازدهم: مخاطب این آیه کیست؟

{أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ} خطابى است به هر کسى که به این وصف متصف باشد، و این افراد در مراتب «إلهاء» و «تکاثُر» درجاتى دارند که جز خدا کسى آن را شماره نتواند کرد.

اگر گفته شود: مؤمنان را تکاثُر سرگرم نکرده و به همین دلیل در وعیدی که برای چنین کسانی ذکر شده، داخل نمى شوند.

پاسخ این است: این خطاب به «انسان از آن حیث که انسان است» مى باشد، و این روش قرآن در نکوهش انسان از این منظر است. مانند این آیات:

{وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا} [اسراء: ۱۱] (و انسان، همواره شتاب زده است).

{وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا} [اسراء: ۶۷] (و انسان، بسیار ناسپاس است).

تأملاتی در کلام خداوند متعال: {أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ} |

{إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ} [عادیات: ۶] (یقیناً انسان در برابر پروردگارش بسیار ناسپاس است).

{وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا} [احزاب: ۷۲] (و انسان آن را بردوش کشید؛ بی‌گمان او بسیار ستمکار و نادان بود).

{إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ} [حج: ۶۶] (بی‌گمان، انسان بسیار ناسپاس است).
و نظایر اینها بسیار است.

«انسان، از آن حیث که خودش است، از هر خیری مانند علم نافع و عمل صالح تهی است. و این تنها خداوند سبحان است که او را با این امور کامل کرده و به او عطا می‌کند. اینها از خود انسان نیست، بلکه از نفس او جز جهلی که ضد علم است و ظلمی که ضد عدل است، بر نمی‌آید. هر علم، عدل و خیری که در اوست، از پروردگارش است، نه از خودش.

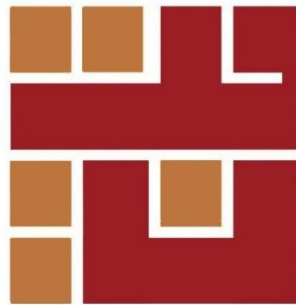
پس، سرگرم شدن به تکاثر، طبیعت و سرشت انسان است که از نفس او برمی‌آید. و راه خروجی از آن برایش نیست مگر با تزکیه الهی، و اینکه خداوند

تأملاتی در کلام خداوند متعال: {أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ} |

او را اراده‌کننده آخرت قرار دهد و آخرت را بر تکاثر در دنیا ترجیح دهد. اگر خداوند این توفیق را به او عطا کند [نجات می‌یابد] وگرنه، او ناگزیر سرگرم تکاثر در دنیا خواهد شد.^{۳۷}

(۳۷) عبارت داخل گیومه «» از کلام ابن قیم در کتاب عدة الصابرين (۱۸۳-۱۹۴) است.

تأملاتی در کلام خداوند متعال: {أَلْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ} |



مرکز مطالعات متین

www.MatinStudies.com

t.me/MatinStudies

facebook.com/MatinStudies

Instagram.com/Matinstudies

X.com/Matinstudies